

# جایگاه رهبری در ایران

## مقایسه فقهی، تاریخی و سیاسی

## با نظام‌های جهانی

## ولزوم تبعیت از ولی فقیه

حجت‌الاسلام مهدی ابوطالبی، عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی۞

مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات حوزه‌های علمیه گفت‌وگوهایی درباره «رهبر شهید و رهبر جدید» از طریق تلویزیون اینترنتی پاسخ با کارشناسان و اساتید حوزوی داشته‌اند که در این شماره به متن گفت‌وگویی از حجت‌الاسلام مهدی ابوطالبی، کارشناس فقه و حقوق با محوریت موضوعات حقوقی و جایگاه مجلس خبرگان رهبری خواهیم پرداخت.

• **با توجه به اینکه مجلس خبرگان رهبری به‌عنوان یکی از میراث‌های ماندگار امام خمینی۞ تثبیت‌شدواعضای آن با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند و رهبر نیز به‌صورت غیرمستقیم برگزیده می‌شود، آیا چنین الگوی ترکیبی مشارکت مردمی و نظارت، در دیگر کشورها نمونه‌مشابهی دارد؟**

• اگر بخواهیم جایگاه رهبری را با عناوینی نظیر «رئیس قوه مجریه» یا مقاماتی فراتر از رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر مقایسه کنیم، باید گفت که برخی کشورها، به‌ویژه نظام‌های سلطنتی مانند انگلستان، دارای پادشاهی هستند که این مقام موروثی است؛ یعنی انتخابی نیست.

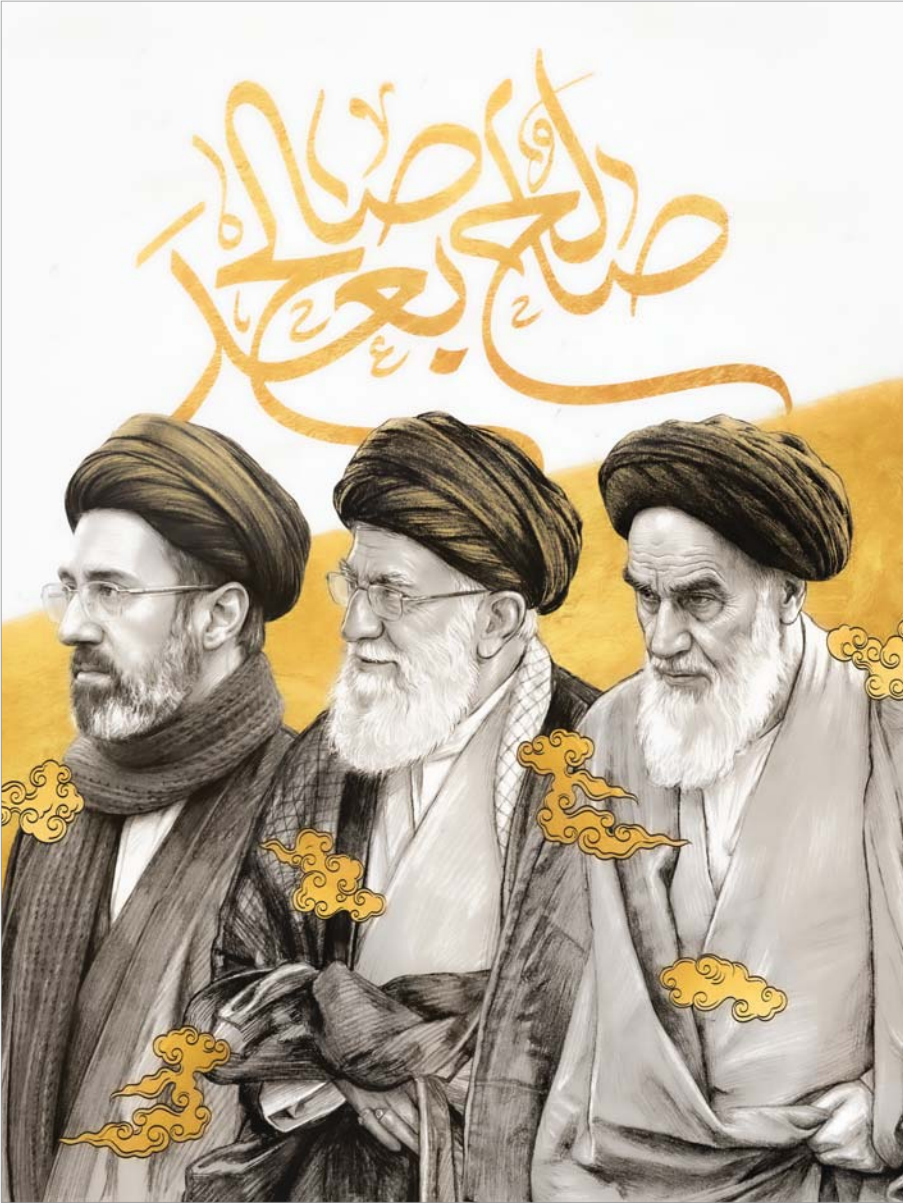
در جمهوری اسلامی ایران، رهبری به‌عنوان مقام اول رسمی کشور تعریف می‌شود. این جایگاه معمولاً با مقامات اول رسمی سایر کشورها، مانند ریاست جمهوری در ایالات متحده آمریکا (که بالاترین مقام اجرایی و رسمی است) یا پادشاهی در انگلستان مقایسه می‌گردد.

از این‌رو، این مدل جایگاه از یک حیث، شباهت‌هایی به نظام‌های پادشاهی یا حتی مقاماتی مانند صدراعظم در آلمان دارد؛ اما از منظر جایگاه رسمی و اختیارات حقوقی، می‌توان گفت که اختیاراتی که در برخی کشورها متعلق به رئیس‌جمهور در آمریکاست، در نظام‌های دیگر ممکن است متعلق به نظامی‌های در پادشاه انگلستان باشد، نه نخست‌وزیر؛ بنابراین، رهبری در ایران به‌عنوان بالاترین مقام رسمی و دارای اختیارات مشخص، در رأس سلسله‌مراتب قدرت قرار دارد.



از این جهت شباهت‌هایی وجود دارد، اما از منظر «نحوه انتخاب»، بالاترین مقام سیاسی در کشورهای دموکراتیک جهان معمولاً از سازوکاری مشابه پیروی می‌کند؛ یعنی مردم نمایندگان خود را انتخاب کرده و آن نمایندگان، شخص مورد نظر را تعیین می‌کنند. در حقیقت، مشابه این سازوکار در نظام دموکراتیک جهان، انتخابات ریاست جمهوری در ایالات متحده آمریکاست. در آمریکا، بالاترین مقام از نظر سیاسی، رئیس‌جمهور است. اگر از منظر «اختیارات» نیز به موضوع نگاه کنیم و مقایسه‌ای انجام دهیم، حداقل اختیاراتی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای رهبری ذکر شده است، با اختیارات رئیس‌جمهور آمریکا برابری می‌کند یا حتی فراتر از آن است.

برای مثال، اگر انتخاب رئیس قوه قضائیه را در نظر بگیریم، در ایالات متحده آمریکا، رئیس‌جمهور قضات دیوان عالی را نامزد می‌کند و همچنین اختیاراتی نظیر اعلام جنگ و صلح و همچنین حق وتوی مصوبات مجلس (در مواردی) را در اختیار دارد؛ اما از منظر «نحوه انتخاب»، یک انتخاب غیرمستقیم است. در این الگو، مردم نخست نمایندگان خود را انتخاب می‌کنند و سپس آن نمایندگان، مقام عالی کشور



توسط همان نمایندگان.

بنابراین از نظر سازوکار، این نوع انتخاب دو مرحله‌ای است. ممکن است برخی شبهه مطرح کنند و بگویند: «شما می‌گویید این فرد منتخب مردم است؛ درحالی‌که مردم مستقیماً او را انتخاب نکرده‌اند؛ بلکه خبرگان چنین کرده‌اند.

پاسخ این است که خبرگان خودشان منتخب مردم‌اند. پس از منظر مردم‌سالاری، این شیوه نیز با نظام‌های دموکراتیک قابل مقایسه است؛ چراکه در همه آن‌ها، مردم به‌نحوی در انتخاب ساختار حاکمیت مشارکت دارند، چه مستقیم و چه غیرمستقیم.

می‌خواهیم بگوییم این شیوه از نگاه‌های عرفی دموکراتیک دنیا دور نیست؛ در بسیاری از نظام‌های دموکراتیک که آنها هم بر مشارکت مردم در انتخاب مسئولان کشور تأکید دارند، چنین مدلی وجود دارد.

• **با توجه به وجود رئیس‌جمهور در ساختار سیاسی ایران و شباهت آن با نظام آمریکا، چه ضرورتی برای وجود جایگاه «رهبری» با اختیارات مشخص در کنار رئیس‌جمهور احساس می‌شود؟**

• در حقیقت در نظام اسلامی، کسی که به‌عنوان حاکم، هدایت امور عمومی جامعه را بر عهده می‌گیرد، از نگاه عقلی و شرعی ما جایگاه ویژه‌ای دارد. از آنجا که قرار است، حکومت در راستای اجرای احکام دین حرکت کند و امور عمومی شامل اقتصاد، سیاست، فرهنگ، مسائل اجتماعی، خانواده، قضایی و همچنین مدیریت بحران‌ها، سیاست خارجی و مقوله صلح و جنگ را مدیریت نماید، این مدیریت باید بر اساس قواعد و دیدگاه‌های اسلامی باشد. این نگاه مشترک مسلمانان، اعم از شیعه و سنی است.

طبیعتاً اگر بنا باشد حاکمیت در این مسیر پیش برود، قاعدتاً کسی که در رأس آن قرار می‌گیرد و هدایت و زعامت جامعه را بر عهده دارد، باید «دین‌شناس» باشد؛ درواقع، اگر حاکم در رأس امور، دین‌شناس نباشد، چگونه می‌توان اطمینان داشت که مسیر حرکت جامعه به‌سمت تحقق اهداف دینی است؟ چون اساس کار، حرکت به سمت وسوی دین است و این امر، جز با شناخت دقیق دین میسر نیست.

قوانین، اقتصاد، سیاست خارجی و... همه این‌ها باید بر مبنای دین باشد. در همین موضوع جنگ که متأسفانه با جان انسان‌ها سروکار دارد، اسلام اهمیت ویژه‌ای برای جان قائل است تا جایی که حتی در مواردی برای حفظ جان، دروغ‌گفتن یا پنهان‌کردن عقیده (تقیه) واجب می‌شود؛ اما این تقیه هم محدودیت‌هایی دارد؛ اسلام در چه شرایطی اجازه تقیه را برمی‌دارد و ما را به ورود به میدان جنگ، حتی با احتمال خطر کشته‌شدن، تشویق می‌کند؟

از یک‌سو، قرآن می‌فرماید: «خود را با دست خود به هلاکت نیندازید.» (بقره: ۱۹۵) و از سوی دیگر، ما را به جهاد و حضور در میدان جنگ فرا می‌خواند. این دو موضع در ظاهر متعارض، نشان می‌دهد که دین در هر شرایطی، تشخیص

درست را لازم می‌داند؛ یعنی گاهی موظفیم از خود محافظت کنیم و گاهی علی‌رغم احتمال خطر، باید وارد عرصه بزر شویم.

پس پرسش اینجاست که دین چه زمانی اجازه ورود به جنگ را می‌دهد؟ چه زمانی باید تقیه کرد و چه زمانی باید به سمت صلح رفت؟ این تشخیص بسیار حیاتی است.

به‌همین دلیل است که ما به یک «دین‌شناس» نیاز داریم. فردی که بتواند در شرایط پیچیده جنگی، تشخیص دهد که با وجود احتمال شهادت عده‌ای، آیا باید ادامه داد یا زمان صلح فرا رسیده است. اینجاست که ضرورت وجود دین‌شناس در رأس هرم مسئولیت‌ها چه رئیس‌جمهور، چه رؤسای قوای قضائیه و مقننه و چه فرماندهان نظامی آشکار می‌شود.

این نیاز از دو جهت قابل بررسی است: بخشی از این موضوع به «تقسیم کار» برمی‌گردد. در زمان پیامبر اکرم  نیز ایشان برای مسائل نظامی فرماندهان خاص و برای مسائل حقوقی قاضیان مشخصی تعیین می‌کردند. این الگو در دنیای امروز هم مرسوم است؛ مثلاً در کشور همسایه‌مان، عراق، هم رئیس‌جمهور وجود دارد و هم نخست‌وزیر که نشان‌دهنده ضرورت تقسیم کار است.

بخش دیگر، مربوط به «تخصص» است. بدنه اجرایی دولت، قوه قضائیه و سایر نهادها برای اداره امور خود به تخصص‌های مختلفی در حوزه‌های حقوقی، شرعی، اقتصادی، پزشکی، روابط بین‌الملل و غیره نیاز دارند که طبیعتاً باید متخصصان هر حوزه در آن جایگاه قرار بگیرند.

بنابراین، تعدد قوا و تفکیک وظایف اعم از رهبری، رئیس‌جمهور، رئیس مجلس و قوای دیگر، عمدتاً با هدف توزیع وظایف و بهره‌گیری از تخصص‌هاست که در تمامی نظام‌های سیاسی دنیا نیز دیده می‌شود. در نظام اسلامی، جایگاه رهبری به‌عنوان هدایت‌گر دینی جامعه، اصلی ثابت است؛ اما مدل توزیع کار در ذیل این جایگاه، یک امر تعدی‌ی مطلق نیست؛ بلکه این مدل باید بر اساس شرایط سیاسی، اجتماعی و عرف متناسب با جامعه تنظیم شود. به‌همین دلیل بود که ما در دهه اول انقلاب، علاوه بر رهبری، هم رئیس‌جمهور داشتیم و هم نخست‌وزیر؛ اما پس از اصلاح قانون اساسی، ساختار را به حالت «ریاست‌جمهوری بدون نخست‌وزیر» تغییر دادیم.

حتی خود رهبر شهیدمان هم در مباحث مربوط به بازنگری قانون اساسی، مدل‌های مختلفی را مطرح می‌کردند؛ از جمله اینکه ممکن است به سمت نظام پارلمانی حرکت کنیم؛ جایی که حتی رئیس‌جمهور نیز توسط مردم انتخاب نشود و قوه مجریه توسط مجلس برگزیده گردد. این‌ها همه مدل‌های انسانی هستند که باید با نگاهی عقلایی، تجربی و علمی، ببینیم کدام یک برای ما مناسب‌تر است؛ اما اصل ضرورت حضور «ولی فقیه» یک مجتهد و دین‌شناس آگاه در رأس حکومت، امری است که قطعاً از منظر شرعی و به‌عنوان «حجت شرعی» برای اداره کشور، ضروری و لازم است.

• **با توجه به اینکه رهبری مسئولیت مدیریت**

کلان سیاسی و اجتماعی کشور را بر عهده دارد، چرا اجتهاد صرف برای اعضای خبرگان کافی است و آیا بهتر نیست، متخصصان سایر حوزه‌ها نیز در این مجلس حضور داشته باشند تا در فرآیند انتخاب رهبر نقش ایفاکنند؟

واقعیت این است که ما باید به ویژگی‌های اصلی رهبری بازگردیم. رهبری که ما به دنبالش هستیم، باید صفاتی مشخص داشته باشد که «اجتهاد» یکی از برجسته‌ترین آن‌هاست؛ درواقع، شرط اجتهاد نسبت به سایر صفات، اولویت و برتری دارد. علاوه بر این، رهبر باید دارای صفات دیگری نیز باشد:

۱. عدالت، امانت‌داری و تقوا؛ این‌ها پایه‌های اساسی شخصیت رهبری هستند.
۲. مدیریت، تدبیر، شجاعت و آگاهی به‌زمان؛ طبق قانون اساسی، رهبر باید فردی مدیر، مدبر، شجاع و آگاه به شرایط سیاسی و اجتماعی روز باشد و توانایی لازم برای مدیریت کشور را داشته باشد.

البته این ویژگی‌ها (مدیریت، آگاهی، شجاعت) در میان رؤسای جمهور و مقامات اول بسیاری از کشورهای جهان نیز مطرح است؛ اما در نظام‌هایی که این صفات مبنای انتخاب نیستند (مانند نظام‌های موروثی)، فرد وارث، صرف‌نظر از شایستگی، تحصیلات یا مقبولیت، به قدرت می‌رسد.

نکته در اینجاست که شرط‌گذاری برای مقامات عالی، چه در نظام ما و چه در نظام‌های دیگر، ماهیت یکسانی دارد. رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر یا حتی ولی فقیه، نمی‌تواند در تمام تخصص‌ها خبره باشد؛ او نمی‌تواند هم‌زمان اقتصاددان، دیپلمات، متخصص بهداشت و درمان، صنعتگر و استراتژیست نظامی باشد. بنابراین، در چنین جایگاه‌های ارشد، فردی انتخاب می‌شود که دارای توان مدیریتی قوی و آگاهی عمیق از شرایط سیاسی و اجتماعی باشد. سپس او با بهره‌گیری از متخصصان حوزه‌های مختلف، به مدیریت کشور می‌پردازد.

اما در مورد رهبری، اولین و مهم‌ترین شرط، «اجتهاد» و «دین‌شناسی» است. ما به دنبال کسی هستیم که بتواند، به تعبیر امیرالمؤمنین علی : شایسته‌ترین مردم برای حکومت، کسی باشد که در اجرای احکام الهی، قوی‌ترین و عالم‌ترین آن‌ها به امر خدا باشد.

این یعنی رهبر باید بتواند حکم الهی را در مسائل حکومتی به بهترین شکل تشخیص دهد. او باید قادر باشد، تشخیص دهد که آیا حکم شرعی امروز، ادامه جنگ است یا توقف آن؛ باید نظر خداوند را در این خصوص بداند و تکلیف شرعی ما را مشخص کند و همین‌طور در سایر مسائل حکومتی.

پس، وظیفه ما این است که تشخیص دهیم از میان تمام مردم، چه کسی بهتر از همه می‌تواند حکم الهی را در این زمینه‌ها بشناسد؟ و چه کسانی می‌توانند این تشخیص را بدهند؟ قطعاً «دین‌شناسان» این توانایی را دارند. سپس باید از میان دین‌شناسان، تشخیص دهیم که کدام یک در این مسائل، «أعلم» (آگاه‌تر) و در نتیجه «تواناتر» است.

بنابراین، ما به دنبال یک «دین‌شناس» هستیم تا بتوانیم از میان دین‌شناسان موجود، بهترین آن‌ها را انتخاب کنیم. این فرآیند، شبیه به انتخاب رئیس سازمان نظام پزشکی است؛ در آنجا پزشکان حق رأی دارند، در مورد سازمان نظام روان‌شناسی، روان‌شناسان و در مسائل حقوقی، حقوقدانان. این طبیعی است؛ زیرا شما در حال انجام یک «انتخاب تخصصی» هستید.

تخصص مورد نیاز برای رهبری، «دین‌شناسی» است، نه سایر تخصص‌های فنی. ما به دنبال این نیستیم که یک اقتصاددان، متخصص روابط بین‌الملل یا کارشناس نظامی را برای مقام رهبری انتخاب کنیم؛ بنابراین، لزومی ندارد متخصصان این حوزه‌ها در فرآیند انتخاب رهبری دخالت داشته باشند.

از آنجا که خروجی این انتخاب باید یک «دین‌شناس تراز اول» باشد، انتخاب‌کنندگان نیز باید خودشان در این زمینه تخصص داشته باشند. به بیان ساده‌تر، اعضای خبرگان باید خود «مجتهد» باشند تا بتوانند، بهترین مجتهدان را از میان سایر مجتهدان تشخیص دهند.

در مورد سایر ویژگی‌ها مانند شجاعت یا آگاهی به زمان باید گفت که این‌ها صفات عام و مدیریتی هستند و تخصص فنی پیچیده محسوب نمی‌شوند که برای تشخیص آن‌ها نیاز به متخصص جداگانه داشته باشیم. اگرچه در دوره‌های مختلف، این موضوعات بحث‌های مفصلی داشته‌اند؛ اما تأکید اصلی همچنان بر همان ویژگی بنیادی، یعنی «اجتهاد و دین‌شناسی» است.

ادامه در صفحه بعد